

ست بذل کشاوه عالمیان را بهر ورگردانید و از انجام او در ابتدای سال سوم الهی علم غریبیت افراخته بجانب وسط  
 مضت فرمودند و ذکر وقایع سال سوم الهی ابتدای این سال روز چهارشنبه بستم جاوی الاول سنه  
 سنه شصتین و تسعمائة بود تاریخ بست و پنجم جمید الثانی سنه شصتین و تسعمائة حضرت خلیفه الهی بدلی بزول اجلال  
 بوده بحال رحیت و سپاهی پرداخته آثار عدل و مرحمت و آفاق منتشر گردانیدند و خانانان با اتفاق اعیان ملکات  
 دارکان دولت در آن ایام در بفته و مرتبه بدیوانخانه عالی می آمد و مهمات موافق حکم اشرف پرداخت میسید  
 و از سوانح آن ایام قصه عاشقی خان زمانست و تفصیل این اجمال آنکه شاه هم بیگ نام پسری که با وجود حسن جمال  
 او صلح و اطوار دلیری آراسته بود و در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت چون آنحضرت  
 بزین عالم انتقال فرمودند شاه هم بیگ داخل قورچیان خلیفه الهی گردید و چون خان زمان را با نظری بود و کسان را  
 خفیه نزد او فرستاده او را فریفته طلب داشت و او از درگاه علی گرنجیه خود را بخان زمان رسانید تا آنکه از بس که در صورت مشرب  
 گاه پیش آن جوان بزمی بپایاد و بادشاه هم بادشاه هم می گفت و تسلیم کرد و دروش خباثت ما در راه الله سلوک می نمود  
 و چون کیفیت این حرکات غنک بعرض اشرف رسید فرمان بنام خان زمان شرف صدور یافت که شاه هم را بدرگاه  
 فرستد و اگر در فرستادن او تعلل خواهد ورزید مستحق تنبیه خواهد شد و فرامین دیگر بنام امر که بیاگیرشان نزدیک جایگز  
 خان زمان بود شرف صدور یافت که اگر خان زمان در فرستادن او تا خضر نماید بر سر او زخمه تیجه نافرمانی برادر  
 نثار او گذارند چون خان زمان بر کیفیت این واقعه اطلاع یافت پند خفلیت از گوش بر آورده در مقام اطفالش  
 غضب با و شاه بی شدم علی نام نوکر اعتمادی خود را بدرخانه فرستاد که شاید صلاح کار نماید برج علی اول بمنزل  
 پیر محمد خان رفت و پیغام خان زمان گذارید و بعضی سخنان او باعث غضب پیر محمد خان گردید فرمود تا در جواب او  
 بر سر درون رسانیده از برج قلعه انداخته کشند و مقدمه زمان گفت که اکنون این شخص منظر اسم خود گشت خان زمان  
 این واقعه را شنیده دل بر مفارقت شاه هم بیگ نهاده او را طلبیده گفت که غیر ازین چند روز از هم جدا باشیم  
 چاره نمائده هست بعد از آنکه حضرت از تقصیرات من بگذرند و خواست تقصیرات تو خواهم کرد و شاه هم بیگ را  
 و دایع نمود و در آن ایام که شاه هم بیگ با وی بود خان زمان آرام جان لولی زسنه را در نکاح خود در آورده بود اتفاقاً  
 این شاه هم بیگ را بان زن و بستگی بهم رسید چون خان زمان بران وقوف یافت آن زن را با خودش شاه هم بیگ  
 آن زن را چند گاه نگاه داشته بعد از آن بیگ پسر خود بیگ بواسطه خصومتی که با یکدیگر داشتند خشیده بود درین ایام  
 که از پیش خان زمان برآمده آواره می گشت بحسب اتفاق سجالی سرور پور جا که عبدالرحمن بیگ رسیده بمقتضای  
 سالی حمت که میان ایشان بود بمنزل او میرفت و در آنجا صحبت سلسله محبت شاه هم بیگ که با آرام جان داشت  
 و حرکت آمده از عبدالرحمن بیگ استدعای آن بود که آرام جان را با او و پس بخشد عبدالرحمن را غیرت نگذاشته

که منگوه خود را با وسپار و شاه هم بیگ از بسکه حکم در طبیعت او جای کرده بود بفرمود تا عبد الرحمن بیگ را بستند  
و تمام جانزاکشده گرفتند چون این خبر بموت بیگ رسید جمعیت نموده بر سر شاه هم بیگ آمد مردم شاه هم بیگ را قتل  
پسین آمده جنگ کردند اتفاقاً تیرے بشاه هم بیگ رسید که بان در گذشت و عبد الرحمن بیگ مخلص یافته را  
بدر گاه عالم پناه نهاد چون این خبر بخان زمان رسید حاکم مآتم پوشیده از عقب عبد الرحمن بیگ یلغار کرد و قوی که  
بلنار آب گنگ رسید معلوم کرد که عبد الرحمن بیگ گذشته است گریان گریان مراجعت کرد و درین سال صاحب  
پسر خواجه کلان بیگ که از امرای کبار فرودس مکانی و جنت آشیانی بود پشاورت ذاتی اقصاف داشت و در  
نفاق و بداندیشی بی اختیار بود بفرموده بیرم خان خاننجانان قتل رسید و دیگر از وقایع این سال آنکه در سپه  
حضرت پیر فیصل لکنه نام سوار بر بودند و آن فیصل را بر فیصل دیگر دوایندند در اشتهار راه سخاکی پیش آمد  
و پای فیصل لکنه در آن فرود رفت و حضرت از گردن فیصل جدا شده پای مبارک شان بر زمینان که در گردن فیصل  
می بندند شد و یک کس دیگر که بران فیصل رویت ایشان بود بر زمین افتاد و ایشان آن ریسمان برادست  
خود گرفته آویخته ماند جسمی رسید پای مبارک را از ریسمان جدا کردند و آن فیصل هم بقوت خود خلاص یافت بعد از آن  
بیرم خان فیصل سوار شده بستم خلافت مراجعت فرمودند بعد از ششماه بر کشتی متوجه آگره گشتند و در مقدم هم محرم  
سند و سنین و شصت موافق سال سوم الهی بلده آگره بفرمودند من نصرت لزوم رشک عالم گشت و از جمله وقایع  
این سال صعود و بیبوطا و لانا پیر محمد شتر و اسفست و آنچه ناست که پیر محمد خان وکیل مطلق خانان بود تمام مهاجرت  
ملکی بدو رجوع شد کار بجای رسید که لجای اربکان دولت و اعیان حضرت گردید و از ابا سنی و اشرف  
که بدر خانه او رفتند کمتر کسی باز یافتند بعدین ایام مراجع او از جاده اعتدال سحر گشته چند روز از خانه  
بیرون نیامد چون خاننجانان برسم عیادت بمنزل رفت یکی از علمایان او پیش آمده گفت که بعد از آنکه دعای شما  
رسید بیرون تشریف فرمایند خاننجانان ازین سخن در رسم نشد چون خبر به پیر محمد رسید از خانه بیرون دویدند  
در مقام اعتدال استاد و خاننجانان فرمودند که در بان شمارانگداشت از گفت معذور دارید که شمارا شناخت  
خاننجانان گفتند شما مارا چه قدر شناختید که او شناختند با وجود این چون خاننجانان بخانه او درون رفت توکران  
خاننجانان را نگذاشتند که همراه در آید مگر طاهر محمد میر فراغت که بتلاش خود را بیرون رسانید خاننجانان  
ساعتی ششست بیرون آمد و در تندیس کار پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز خواجه امین الدین  
محمود که در اخراج جهان شده بود و میر عبدالمدد بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان  
فرستاد و پیغام داد که تو درنگ شمار طلبه بیبوری و حیوان قهیری و نامردی در قندار آمدی چون تو علمای  
حساس نمودیم و بعضی خدایات فریب تیر از تو بظهور آید ترا بعد از ما سنی و سلطانے رسانیدیم و چون حوصک تو



گنجایش و بیعت جاه نذار و تو هم آنست که از فسادات سر بریزد و ندبنا بر صلحت از تو روزی چند اسباب  
غرور و جاه انشراح بینمایم تا زمانی که باز مزاج تو بحال آید مناسب آنست که علم و نقاره و سایر اسباب غرور و  
جاه را بسیاری بر محمد خان در ساعت اسباب خانی و سلطانی سپرده همچنانکه ملا پیر محمد بو شد مصراع جوهر و آنگ  
نباشد کم کند راه و بعد از چند روز بحکم خانخانان مولانا اربلقلعه بیانه بروند و از آنجا بکه فرستادند و او بکرات  
رفت و آنجا میبود و بعد از حادثه شیرخان مرگت نموده بدگاه عالم پناه پیوست و بعد از آنکه منصب و کالت  
خانخانان پیر محمد خان انتقال یافت بحاجی محمد سیستان که او هم از نوکران خان بود قرار گرفت و همدین او قاضی  
منصب صدارت ممالک باستصواب خانخانان بشیخ گدائی پسر شیخ جمال کنبود ملی بتقریب آشناسی که  
خانخانان را بشیخ گدائی در ایام غربت در کرات بهم رسیده بود تفویض یافت و احترام شیخ گدائی بجای آن  
رسید که بر اکابر هندوستان و خراسان تقدیم کرد و همدین ایام قدوة الاکابر میر عبداللطیف قزوینی بمنصب  
معلی حضرت خلیفه الهی اختصاص یافت چنانچه در بعضی اوقات بعضی غزلهای لسان الغیب پیش میر میخواندند  
ذکر تسخیر قلعه گوالیار بر رفت و استحکام مشهور است و همیشه وطن راجهای کبار بوده و بعد از سلیم خان سنبل غلام او  
بحکم سلطان محمد عدلی میبود چون دار الخلافت آگره سند سر بر خلافت مصیر گردید حبیب علی سلطان و مقصود  
گور و قباخان به تسخیر آن حصار یقین یافته چند روز در محاصره داشتند و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد قلعه را سپردند  
ذکر وقایع سال چهارم الهی ابتدای این سال روز جمعه دوم جمید الاخر سنه ست و ستین و تسعمائة  
بود درین سال خانزمان را به تسخیر جوینور که سالها تخمگاه سلاطین شرقیه بوده است دران ایام در تصرف افغانان بود  
یقین فرمودند و او بالشکرگران با نولایت در آمده جنگ کرد و باقبال بادشاهی مصدر فتوحات عظمی شد  
و نولایت را تصرف در آورد و درین سال حبیب علیخان برابر سر نشینوز فرستادند و ایام استیلا می شیرخان  
افغان این قلعه در تصرف غلام او حاجی خان بود درین ایام حاجی خان این قلعه را بدست رامی سر حرن از  
خویشان رامی او دینک که دران نواحی پدرواری و جمعیت مشهور بود فروخت و او بمبرور ایام پرگنات حواله  
را نیز تصرف گشته مکننت تمام بهم رسانید حبیب علی خان و جمعی از ملازمان در گاه در پای قلعه رفتند مدتی محاصره  
داشتند و چون مدتی برین برآمد نواحی آنقلعه را تاخت و تاراج نموده امر را بجا گیری خود رفتند و گرامدن شیخ محمد خوش  
از ولایت کرات با گره و چون احوال شیخ محمد در تذکره مشایخ همدین کتاب مذکور گشته نگار نمی نماید القصد و سنه  
ست و ستین و تسعمائة شیخ با مردان و جمعیتی تمام با گره آمد بمبراحم خسروانه ممتاز گردید چون در میان او و شیخ گدائی  
که دورتی بود و شیخ گدائی در مزاج خانخانان تصرف تمام داشت القدر رعایت که از خانخانان متوقع شیخ محمد بود  
بطور زرسیده از آنجست شیخ آرزوده خاطر بگوا لیر که مسکن او بود رفته تا آخر عمر بلوازم شیخت قیام مینمود و حضرت خلیفه

یک روز وظیفہ پیشتر مقرر ساختند ہمدین ایام کہ دار الخلافت اگر مستقر خلافت بود بہاد خان برادر خان زمان روسے بہ تخریب جانب ولایت مالوہ کہ در ایام سابق جای سلاطین خلیج بود و درینو لا باز بہادور بن شجاع خان افغان بران دیار مستولی گشتہ بود آورد و تا قصبہ سیری رسیدہ بود کہ بر ہم خوردگی مہات بیرخان خانخانان رونمود و نیز خانخانان مراجعت نمود و ذکر وقایع سال پنجم آتے ابتدای اینسال روز شنبہ سیر و ہم جاہی الاخر سنہ سبع و ستین و شصت بود چون مدار کارخانہ سلطنت اکبر برای صواب نامی بیرم خان قرار گرفت حاصل و اشرا ہمہ وقت در ان مقام بود کہ طرح دیگر بر روی کار آورده خود با صاحب دخل و اعتبار شوند در اوقات فرصت سخنانیکہ سبب بی التفاتی حضرت خلیفہ الہی تواند شد بعض رسایندند تخصیص و ہجنان کہ بواسطہ نسبت فرزند باہم آنکہ از مخصوصان منزلت او پیش بود با تفاق والدہ خود ہمیشہ راہ حسد نمی پیود و چون صفای عقیدت و کمال اخلاص خانخانان بر ضمیر انور روشن بود اگر اچنانا سخن در باب او بعض میرسید درجہ قبول نمی یافت مصراع دشمن چکند چو مہربان باشد دوست چتا آنکہ بتاریخ بستم جاہی الثانی سنہ سبع و ستین و شصت حضرت خلیفہ الہی بغرم شکار از آب چون عبور فرمودند و خانخانان جہت تنظیم ملکی در اگرہ ماند چون موکب عالی بجواسلے قصبہ سکندریہ رسید باہم آنکہ با خود اندیشید کہ بہترین مصلحت نیست کہ حضرت ابجانب دہلی ترغیب نمودہ ہم و با تفاق شہاب الدین احمد خان کہ در ان ایام در دہلی بود مذاخہ مناسب باشد و شود چو آید شکل پیش خود مستد کہ ان شکل فتنہ دیکار او بندہ کند عقل دیگر با عقل خود یار چکہ تا در حل آن باشد و گار بنابرین بعض اشرف رسایند کہ حضرت مریم مکانی را درین ایام صنعی واروشدہ و آنحضرت را بسیار یاد میکنند این معنی نگرانہ خاطر اشرف اقدس گشت و غریمیت دہلی فرمودند شہاب الدین احمد خان در استقبال عجلت نمودہ شرف ملازمت دریافت باہم آنکہ با تفاق شہاب الدین احمد خان وقت یافتہ سخنانیکہ سبب تغیر مزاج حضرت باشد بعض رسایند و چنان نمودند کہ تا بیرم خان باشد حضرت را در کار سلطنت اختیار نخواہد داد و در غمی ختیا اختیار با دشاہی بدست اوست و خاطر اشرف را بنجانخانان مگر ساختند و در آخر بعض رسایند کہ چون خانخانان آمدن دہلی را از سعی مایان دانستہ ما را باین تعصیر مہم خواہد کرد و در ماطاقت مقاومت عداوت او نیست شفقت در حق ما نیست کہ بخصمت مگر سرفراز گردیم تا با ما کن شریف رفتہ بعض خدمت حضور بد ما خینیت مشغول باشم چون حضرت خلیفہ الہی را باہم آنکہ بواسطہ حسن خدمت و قدم ملازمت و الفت تمام بود بمبارقت او راضی نشدہ فرمودند کہ ما در خواست تقصیر شما از خانخانان خواہم کرد و بنجانخانان پیغام کردند کہ بی استصواب شما اینقدر مسافت دور آیدیم نزدیکان ما متوہم شدہ اند اولی و انسیب کہ ایشانرا از جانب خود تسلی کنند تا بنحو طرح در لوازم خدمتگاری قیام تو اند نمود و شہاب الدین احمد خان رعایت مہم و دور بینی نمودہ شروع در استحکام قلعہ و

ساتر بلوازم احتیاط نمود و مهمات ملکی را اندر پیش خود گرفته با تفاق ما هم آنکه آوازه تغیر مزاج بندگان حضرت از خانانان  
 و انداخت بعد از آن که پیغام حضرت بنحانان رسید خواجہ امین الدین محمود و حاجی محمد سیستانی و ترسون بیک را  
 که مدار مهمات او بر ایشان بود بدرگاہ عالم پناہ فرستاده عرض داشت نمود کہ اخلاص و دولتخواہی این بندہ نسبت  
 بہ بندگان درگاہ بچیدی است کہ خلاف مرضی طبع اقدس ازین صدور تو اند یافت نسبت بجماعہ کہ بلوازم خدمتگذار  
 قیام دارند غیر از رعایت و ترتیب بی لائق است چون در باب خانانان حکایت موثر و کلمات کالسیع اشرف  
 رسیده بود سخنان فرستادہ و تا بدرجہ اجابت نرسید بر اجعت نیز خصت نیاقتند و چون آوازه تغیر مزاج  
 حضرت از خانانان انتشار یافت ہمہ مردم از خانانان جدا شدہ و بدرگاہ عالم پناہ آوردند نسبت  
 از انقلاب زمانہ عجب مدار کہ چرخ بد ازین فسانہ ہزاران ہزار وار و یاد ہم پیش از ہمہ قباخان گنگ ثبت  
 بساط بلوسی سہر افراز آمدہ شہاب الدین احمد خان باستصواب ما ہم آنکہ ہر کس را کہ باستان فلک نشان  
 می آمد فرار خور حالت او منصب و جاگیر امیدوار میکرد و ایند چون خانانان را ہمیشہ میل تجرد و زیارت  
 اماکن شریف و حریم خاطر میگشت تمام امر او خوانین را کہ از وجدانشہ بودند بر مانی بضمیر خود آگاہ ساختہ  
 بخدمت آستان رفیع الارکان بخصت نمود و بہادر خانرا کہ از مالوہ طلبیدہ بود ہمراہ این مردم فرستادہ خود  
 بخرمیت زیارت حرمین شریفین اگرہ و بجانب ناگور نہادہ چون بہ بیانہ رسید محمد امین دیوانہ را کہ آنجا محبوس  
 بود خلاص دادہ بدرگاہ فرستادہ و چون خبر بیرون رفتن خانانان از دار الخلافت اگرہ بناگور رسید شہاب الدین  
 احمد خان و ما ہم آنکہ در قفای ایشان بعرض رسانیدند کہ خانانان بداجیہ تسخیر پنجاب از اگرہ بیرون آمدہ است  
 خلیفہ الہی میر عبدلطیف را نیز خانانان فرستادہ پیغام دادند کہ چون حسن نیت و خلوص عقیدت تو بر ما ظاہر  
 بود مهمات مالک را در قبضہ اقدار تو گذاشتہ خود را بلوازم اینساط خاطر می پردازیم درینو لا میخواہم کہ خود را بپنجاب  
 ملک پردازیم مناسب آنست کہ انصاف و الاخلاص روی ہمت زیارت کہ مصلحت کہ ہمہ وقت مطلع نظر او بودہ آورد  
 و از پرگنات ہندوستان آنقدر کہ خواهد در وجہ جاگیر او مقرر کرد و تا گماشتہای او محصول آن پرگنات را باد  
 میرسا بندہ باشد چون میر عبدلطیف بنحانان رسید خانانان تمام آن کلمات را بسبع قبول شنیدہ از سوی  
 متوجہ ناگور گشت و مزار اخصت نمود و غیر از ولی بیک ذوالقدر و پسران او حسین قلی بیک و اسمعیل قلی بیک کہ  
 خویشان او بودند و شاہ قلی محرم حسین خان خواہر زادہ و امام و مہدی قاسم خان از مردم ایمان کسی دیگر ہمراہ او  
 نبود چون بناگور رسید علم و تقارہ و سائر اسباب امارت از خود جدا ساختہ مصحوب حسین قلی بیک بدرگاہ معلی  
 فرستاد حسین قلی بیک در پرگنہ جہر شرف ملازمت در یافتہ در آن مردم شاہ ابوالعالی سوارہ خواست کہ  
 حضرت را در یاد بر خاطر اشرف گران نمودہ او را مقید ساختہ بشہاب الدین احمد خان سپردند آمدن حسین قلی بیک



و آوردن اسباب امارت پسندیده افتاد و دهمین ایام پیر محمد خان شروانی که خانخانان اورا اخراج نموده بود  
 فرستاده بود و او در کجرات انتظار موسم میکشید آرشیندن بر سبزوکی معامله خانخانان تحصیل هر چه بقامت خود را بدرگاه  
 معلی رسانید و بمراحم بادشاهانه سفر فرزند و خطاب ناصر الملکه امتیاز داده علم و تقار و لطف نموده با جمعی بتعاقب  
 خانخانان یقین فرمودند که اورا بمسالحه بجانب مکر روان سازد بعد از آنکه پیر محمد خان بجانب خانخانان روان شد  
 رایات عالی بدلی مراجعت فرموده فرمان طلب بنام منعم خان که در کابل بود شرف صدور یافت چون مال دیو را بجهت  
 جوهر و پورا ز روی غلبه استیلا در سر راه کجرات بود نسبت به پیرم خان نزاع داشت خان را از ملاحظه او توقف افتاد  
 از ناگور کوچ کرده برگشته نیکانیر رسید رای کلیان نعل پیر اورای سنگه از زمینداران آن نواحی بودند بقدم اخلاص  
 پیش آمده لوازم هماننداری بتقدیم رسانیدند بعد از آنکه چند روز خانخانان در آن منزل از کوفت راه بر آسود خبر یقین  
 پیر محمد خان بتعاقب او شماع نموده بغایت مایوس و آزرده خاطر گردید درینوقت جمعی از مردم فتنه انگیز فرصت باغوا  
 پیش آمده خانخانان را از راه برده قرار مخالفت دادند و خانخانان از اینچاروی بجانب پنجاب آورد چون بعقله  
 تربیت شده که جاگیر شرمحمد دیوانه که نوکر تدمیم که خانخانان در غایت کرده بود رسید خانخانان از روی  
 اعتمادی که باو داشت خلف صدق خود مرزا خان را که در سن سه سالگی بود و امر و زنجباب خانخانان و سپه سالار  
 سرفرازست با عیال و اموال آنجا گذاشته بیشتر روان شد شیر محمد تمامی اسباب و اموال را متصرف گشته انواع  
 امانت بمتعلقان خان رسانید و خانخانان در پرگنه دیبا پور بود که اینخبر رسید خواجہ مظفر علی تربی دیوان خود را که  
 در آخر مظفر خان شده بود با درویش محمد اوزبک بدلا سا استمالت او فرستاد شیر محمد خواجہ مظفر علی را گرفته مقید  
 ساخته بدرگاه سلاطین پناه فرستاد خان حیران و متفکر بمانند روان شد چون خبر روان شدن خانخانان  
 بجانب پنجاب بمسامع علیه رسید شمس الدین محمد خان آنکه رابا پسر او یوسف محمد خان و حسن خان شتر ایت  
 شهاب الدین احمد خان و سایر امرابصوب پنجاب یقین فرمودند چون افواج قاهره بقصد ارکدار و از اینجا برگشته کونا و  
 رسید سر راه خانخانان را گرفتند خانخانان غیر از جنگ چاره ندید بضرورت ترتیب صفوف داده رو بمقابل افواج  
 قاهره آورد از طرفین معرکه قتال گرم گشت و در آخر خانخانان بهر سبب یافته بطرف کوهستان سوا لک رفت  
 ولی بیگ با پسر خود اسمعیل قلی بیگ که امروز در زمره امرای انتظام دارد و احمد بیگ و یعقوب بیگ همایونی و سایر  
 بزاوران گرفتار آمده غنائم بحساب بدست عساکر منصوره افتاد و این فتح در سال پنجم الٰہی موافق سنہ سبع و ستین  
 و تسامت بود بعد از آنکه شمس الدین محمد خان آنکه متوجہ پنجاب گردند حضرت خلیفہ الٰہی خواجہ عبدالمجید ہر و کرا کہ در سلک وزرا  
 منتظم بود خطاب آصفانی امتیاز بخشید بحکومت دہلی گذاشته خود بدولت و اقبال دوم ذیقعدہ سنہ سبع و ستین تسامت  
 متوجہ پنجاب گردیدند حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و القدر را بنا بر مصلحت باصف خان میرود فرمودند که او میاز کاہداشته

گردد و با و نرساند و چون بلوویان رسیدند منعم خان که حسب حکم از کابل روان شده بود با منعم خان خواهرزاده  
 تروی بیگ خان و امرای دیگر در آن منزل شرف خاکبوسی سرفراز آمده و منعم خان منصب و کالت و خطاب  
 خانخانان متارگشت و امرای دیگر نیز فراخواران خور براحم و لطافت سرفراز گشتند و همدرین منزل خبر فتحی که بدست  
 شمس الدین محمد خان واقع شده بود رسیده جماعت که در آن جنگ اسیر گشته بودند مقید و مغلول در نظر آورده  
 بزنندان سپردند و از اجتماع ولی بیگ که زخمهای کاری داشت و زرنندان در گذشت سر او را جدا کرده بدست  
 فرستادند و ریایات اعلی بقاقب خانخانان بطرف سواک حرکت نموده چون بنواحی تلواره که از جمله کوه سواک  
 محل بودن راجه گویند چند دست و خانخانان آنجا تحصن بسته بود رسید جمعی از دلاوران نامی پیشدستی نموده بکوهستان  
 درآمدند و محاربه نموده اکثر ایشان را بر خاک مذلت انداختند و سلطان حسین جلایرودان معرکه بدرجه شهادت رسید  
 و چون سر او را بریده پیش خانخانان بردند خان از کمال رقت قلب گریه گفت این عمر و زندگی من گرای آن  
 که تقریب من اینطور مردم گشته شوندمی الحال از روی حسرت جمالتان نام غلام خود را بدرگاه فرستاده معروض داشت  
 که من از کردن بای خود که آنم باختیار من نبود لعل ندامت و تاسف دارم اگر عنایات و لطافت حضرت شامل حال  
 بنده گشته برده اغماض بر زلات کمینند انداخته در مقام عفو آیند روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بشرف خدمت افتد  
 آید چون خلاصه عرض بمسامح علیه رسید و حقوق خدمات قدیم در ساحت ضمیر حق پذیر جولان کردن گرفت حکم اشرف  
 بصدور پیوست که مولانا عبدالعزیز سلطانپوری که خطاب مخدوم الملک سرفراز بود با بعضی از مقربان درگاه نزد خانخانان  
 رفته خاطر او را بمواید باو شانه مطن گردانیده بدرگاه عالم پناه آوردند چون نزدیک بارو رسیدند بحکم فرمان عالی  
 تمام امر او خوانین با استقبال رفته خانخانان را با احترام تمام بارو آوردند و خانخانان روی مسکنت بر زمین نیاز  
 استغفای تقصیرات خود نموده و حضرت خلیفه الهی مراحم خسروانه فوارش فرموده بخلعت خاص اختصاص دادند و بعد از  
 دو روز خصت حرمین شرفین ارزانی داشتند و در دو سکنه قرین بدلی روان ساخته خود شکار کنان متوجه حصا  
 فیروزه گردیدند خانخانان با توابع راه گجرات پیش گرفته روان شده ببلده بنین گجرات رسید و چند روز در آنجا  
 مقام نموده اکثر اوقات را بسیر سیکر انیدروزی بکولاپی که در خابربن واقع است و بسلسله شتار و اردو  
 بکشتی نشسته سیر میکرد و چون فرود آمده بمنزل متوجه شد مبارک خان افغان نوحانی که پسر او در یکی از جنگها  
 مغولان رسیده بود و انتقام خیال کرده بملاقات خان آمده و در وقت مصافحه خان را بنجراک ساخت و پیش  
 شد محمد میرم تاریخ شهادت آن پاک نهاد شد و جمعی از او باس از دو خانخانان را با بلج کردند و محمد امین دیوانه  
 و بابا زبور و چندی از خواجگان سرایان مرزا عبدالرحیم ولد ارجمند خانخانان را که سن عمرش چهار سالگی رسیده بود و اسیر  
 خطاب خانخانان در سرفرازیات انان ملک بر آورده با عبدالعزیز و از انجام مرزا عبدالرحیم را بر داشتند

روی امیر بیدرگاه جهان پناه آوردند و بخدمت حضرت خلیفه الهی رسیده بمحرم هجری و آنه ممتاز گشت و روز بروز منظور نظر شفقت اثر بواسطه خدمات پسندیده که از وی بطور میر رسید میشد و کار او ترقی بود تا بمخطاب خان خانان رسید و این خصوصیات بحمل خود مذکور است و با بجا بعد از رفتن پیرمخان بجانب گجرات حضرت خلیفه الهی بغرم شکار متوجه حصار فیروزه گردیدند و چند قلاوه یوز که بزبان هندی صیغه گویند شکار کرده در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و ستین و هشتاد و بدلی نزول اجلال فرمودند و چند روز آنجا بلوازم بساط و انبساط پرداخته دوم ربیع الثانی عنان غریمت بدار اختلاف اگر معطوف فرمودند و یکبشتی نشسته در روز دهم ربیع الثانی بدار اختلاف رسید

**ذکر وقایع سال ششم الهی** ابتدای این سال روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاخر سنه ثمان و ستین و تسع و ثمان بود درین سال که خدائی محمد باقی خان پسر اسمانکه که کیفیت قرب آن محمدره در اوراق سابق تحریر است واقع شد و حضرت هاستدعای او در منزل او رفته بزم شامانه ترتیب فرموده چند روز بلوازم عیش و عشرت پرداختند و فرستادن او همچنان بسازنگ پور فتح ولایت مالوه در زمان شیرخان بشجاع خان که از خاصه فیلان او بود و تعلق داشت و بعد از وفات او به پیشش باز بهادر قرار گرفته بود و در نیولا بمساح علیه رسید که باز بهادر حاکم مالوه همواره بلوازم ملائی شغال مینمایند و خبری از ملک ندارد و از بیعت دست اهل ظلم و جور بر فقرا و بیگسان دراز گشته و اکثر رعایا و بیشتر ارباب از دست ظلم او بجان رسیده اند غیرت سلطنت مقتضی آن گردید که ولایت مالوه نیز در تصرف اولیای دولت قاهره درآمده بمطامن و امان گردد بنابراین او هم خان و پیر محمد خان صادق خان و قباخان کنک و عبداللہ خان اوزبک و شاه محمد خان قندھاری و دیگر امرای تنجیر آن ولایت تعیین یافته روسه اقتدار بآن دیار آورده کوچ کوچ روان شدند چون بده کروهی سارنگپور که وسط بلاد است رسیدند باز بهادر که در آن شهر میبود از خواب غفلت بیدار گشته در و کروهی سارنگ پور آمده قلعه ساخته نشست و این باز بهادر در فن سرود و اقسام نعمه ہندی بی نظیر وقت خود بود اکثر اوقات او بصحبت لولیان پاتربازی و ساتر ملائی میگذاشت چون لشکر فیروزی اثر بده کروهی سارنگپور رسید او هم خان و محمد صادق خان و عبداللہ خان اوزبک و قباخان کنک و شاه محمد خان و چندی دیگر از امرای بطریق قراولے فرستاد که بر دو قلعه که باز بهادر که بر لشکر خود کرده بود سیر کرده نوعی سازند که او از قلعه بیرون آید فوج قاهره توپ توپ با طراف قلعه باز بهادر آمدند باز بهادر ترتیب افواج نموده بجنگ شتافت و امرای افغان که از و آزرده خاطر بودند راه فرار پیش گرفتند و باز بهادر گریخت بدررفت و روپ متی نام حرم دوستدار او که بنام او شعر میگفت با دیگر حرمها و خزانہ بدست افتاده در وقت نبرسمیت خوابه باز بهادر روپ متی را بزم شمشیر مجروح ساخت تا بدست بیگانه نیفتد چون او هم خان روپ متی را طلب داشت روپ متی از غیرت زہر خورده ہلاک شد او هم خان حقیقت فتح را نوشته بدرگاہ عرض داشت نمود تمام حرمها و پاتران

بجای



لولیان باز بهادر را پیش خود نگا داشت پاره فیلان را همراه صادق خان بدرگاه فرستاد و حضرت خلیفه الهی  
 از نگا پادشاهن حرما و دیگر غنائم بر خاطر خاطر گران آمده مصلحت ملک اقتضای آن نمود که بصوب مالوه نهفت  
 نموده بنا بران بتاریخ بست و کیم شعبان سنه تمان و ستین و تسعمائیه و از اختلاف بطرف مالوه نهفت واقع شد  
 چون بجوالی قلعه کاکرون از قلاع مالوه که مبتانت و ارتفاع مشهورست رسیدند حکم جهان طاع تهنیر آن قلعه بعد در  
 پیوست کونوال آنقلعه از روی مجرب درگاه جهان پناه شتافته کلید قلعه را پیشکش آورد و این انقیاد از دشمن  
 افتاد و بطریق یلغار تمام شب رانده وقت صبح مجد و سارنگپور رسیدند او هم خان که بقصد قلعه کاکرون برآمده بود  
 در سه گروهی سارنگپور شرف خاکبوس سرفراز آمده بمرحوم پادشاهانه ممتاز گردید و از آنجا سوار شده در شهر منزل  
 او هم خان را نزول اقدس باعلی علیین رسانیدند او هم خان آنچه از غنائم بدست آورده بود از نظر گذرانیده حضرت  
 خلیفه الهی چند روز بلوازم اجناسط برداخته عنان غربیت بجانب دارالخلافه اگره معطوف داشتند و در  
 همین منزل پیر محمد خان شردانی و دیگر امر که در محال ولایت متفرق بودند بلازمت رسیدند و بخلعت واسپ ممتاز  
 گشته باز به حال جاگیرهای خود مرخص شدند و آنحضرت چون مجد و قصبه ترور رسیدند شیری که از مهابت آن  
 زهره نیران آب شدی از جنگ نمودار شد تنها بنفس نفیس و آن سبع آورده او را بیک ضرب تیغ بزرین انداختند  
 و پهلای آن شیر را جوانان دیگر بضر تیغ و سنان کشتند و محمد اصغر میرنشی را که از سیادات عرب شاهی بحسن خط و  
 انشا ممتاز بود و در خدمت حضرت جنت آشیانی خطاب میرنشی داشت بخطاب اشرف خانی خنقاص دارند  
 و بتاریخ بست و نم رمضان نهفت شد و بهشت دارالخلافه اگره محل نزول صادق عزت گردید چون عدلی  
 افغان بدست پیر محمد خان بنگالی که از امرای سلیم خان افغان بود قتل رسید پسر او شیرخان نام در قلعه چنار  
 بر مسند حکومت تکیه جسته با جمعیت ابنوه رویش جوین پور نهاد و چون زبان عرض داشت بدرگاه معلی فرستاد  
 امرای که جاگیر دارا نحد و دبو و ندیکوبک خان زمان مقرر شدند ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و  
 شاهم خان جلایر و کمان خان لکهنو و جمعی دیگر از ملازمان درگاه بعلی خان پیوستند و افغانان  
 از آب گذشته جنگ انداختند خان زمان داد مردانگی داده لشکر افغانان را بر هم زده نهر سیت داده  
 حقیقت فتح عرض داشت نموده بدرگاه معلی فرستاد و چون از بعضی حرکات خان زمان مردم عالم را گمان  
 طغیان و سرکشی میشد بطریق سیر و شکار در آخرین سال ریایات عالیات بصوب جوین پور در حرکت آمد  
 چون بجوالی کاپلی اتفاق نزول افتاد عبدالعزیز خان اوزبک که کاپلی بجایگزین و مقرر بود استقامت نمود که منزل او بقدم  
 سرت لزوم بندگان حضرت مشرق شود و التماس او در معرض قبول افتاد و منزل او را رشک فرودس ساختند عبدالعزیز خان  
 در مقام خدمت ایستاد پیششها گذرانیده بقبول سرفراز گشت چون بلده کره محل نزول اجلال گردید علی قلی خان

و خان زمان و برادرش بہادر خان از جوپور کہ جاگیر ایشان بود بایلیغار خود را رسانیدہ شرف پامپوس در یافتند و پیشکشہ لائق و فیلمای خوب گذرانیدند چون آثار حسن اخلاص و بندگی از ایشان ظاہر شد با سبب و خلعت خاص سرفرازی بخشیدہ ایشان را بجاگیری خود رخصت کردہ مراجعت نمودند و ہفتم فریجہ ششم سال ہجرت موافق سنہ ثمان و ستین و شصتہ در آگرہ نزول اجلال واقع شد شمس الدین اتکہ کہ خطاب خان غصمی و اتکہ حکومت پنجاب بدو مفوض بود درین ایام در دار الخلافت آگرہ آمدہ شرف خاکبوس سرفرازد و تمام مالک ہمدہ او تفرگشت ہمدین ایام ادہم خان بچہ فرمان جہان مطاع از مالوہ بدار الخلافت آگرہ آمدہ شرف ملازمتیافت و بتاریخ ہشتم جمادی الاول تسع و ستین و شصتہ لغیر زیارت مرقد منور مطلب الاولیا خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ روان شد چون بقصبہ سیدہ رسیدہ راجہ بہارل کہ از راجہ نامدار اتواجی بود با پسر خود پکوتیاسن کمال رادت و صدق اخلاص شرف ملازمت رسیدہ بانواع مرہم و الطاف و از امتیاز یافتہ و خیر او کہ فخر عصمت بود باز دواج آنحضرت امتیاز یافتہ در سلک از دواج محترمہ منتظم گردید و اعلام طفر انجام با جمیر رسیدہ ساکنان اقلعہ بقبۃ شریفہ را بصلات و صدقہ و وظیفہ و ادراہ بہرہ و رکر دانیدہ و مرزا شرف الدین حسین کہ جاگیر در سرکار جمیر داشت بملازمت رسیدہ بہرام شاہنشاہی سباہی گشت و آنحضرت مرزا شرف الدین حسین را با چندی از امرای آنصوبہ بہ تنخواہ قلعہ میرٹھ کہ در بستی گروی اجمیر است و در تصرف جمیل بود تعیین فرمودہ خود بسعادہ بطریق ایلیغار در شبانروز یکصد و بیست کردہ راہ طی کردہ با گرہ تشریف آوردند و ذکر وقایع سال ہفتم الی ابتدای ایسال روز سہ شنبہ ہفتم جب ستمہ و ستین و شصتہ بود در ابتدای ایسال مرزا شرف الدین حسین قلعہ میرٹھ را با تفاق شاہ بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و محمد حسین شیخ و بعضی امرای محاصرہ نمود و از طرفین کوشش ہا واقع شدہ آخر مصالحہ بران شد کہ اہل قلعہ تمام اسباب و جہات را گذاشتہ با سبب و توجی بدر روند و قوی کہ عساکر منصورہ از سر راہ ایشان برخاست چل بامردم خود بدر رفت و قلعہ میرٹھ در تصرف دولتخواہان آمد ہمدین ایام پیر محمد خان کہ از آمدن ادہم خان حکومت مالوہ داشت لشکر مالوہ را جمع داشتہ غریمت نسوہ دلائی ایسر و بر پانپور نمودہ و بجاگیر را کہ از منظم قلاع آنولایت است محاصرہ نمودہ مہر او جبراً بکشاد و تمام سپاہیان آنجا را از تیغ گذرانیدہ بولایت ایسر کہ نماز نسیل اشہار دارد در آمد چون از آب نریز گذشت اکثر قصبہات و قریات آنجا را بقتل و غارت برباد دادہ بشہر پانپور رسیدہ و آن شہر نیز بقلبہ گرفت و حکم بقتل عام فرمود از علما و سادات بسیار کس را بحضور خور فرمود تا گردن زدند حاکم ایسر بر پانپور و بار مہار کہ از مالوہ گر نیجہ در ان نواحی می گشت با تفاق یکدیگر و کل زمین داران انجا بر سر پیر محمد خان هجوم آوردند پیر محمد خان تاب بناوردہ بجانب منہ و برگشت چون بکنار آب نریزہ رسیدہ او ساثر امر اہچنان خود را در آب زدند اتفاقاً قطار شتری نزدیک پیر محمد خان رسیدہ بر آپیش خود را ز در آب جدا شدہ در آب افتاد بمکافات ممل خود رسیدہ

خون ناحق کن چو پابی دست + کز مکافات آن نشاید دست + بقیه امر که بالوه رسیدند نگاه داشتند و از آن  
از غیر اقتدار خود بیرون دیده رو بدرگاه عالم پناه آوردند باز بهادر از عقب رسیده بالوه را تصرف شد و امر از عظم  
مالوه را گذارشته آمده بودند چندگاه مجوس مانند بعد از آن عبد اللہ خان اوزبک را جنت تدارک این خلل نامزد فرمودند  
سعید الدین احمد خان قرقندی را با خوانین دیگر بکوبک اوقین فرمودند و در او انحراف تسخیر و تسخیر و تسخیر  
عبد اللہ خان با سایر امر چون جوانی مالوه رسیدند باز بهادر طاقت مقاومت نیاورد و راه نهریت پیش رفت  
و بعضی جوانان کار کرده از عقب او آمده جمعی کثیر از مردم او را قتل رسانیدند باز بهادر چندگاه در حمایت اسی اودیک  
که از کبار از اجاسی ولایت ماژ و اوست گذرانیده و مدتی در کجرات بسر برده و در آخر روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده  
از جلاوت ایام پناه جست و عبد اللہ خان در شهر مند و قرار گرفت و امرای دیگر نیز بجای خود رفتند و محسن خان  
ترتیب و تنظیم مہات ولایت رو بدرگاه عرش اشتباه آورد چون رابط اتحاد و داد در میان حضرت جنت آشتیا  
و شاه طماسپ صفوی استحکام تمام داشت بعد از حلت جنت آشتیانی که سبب سلطنت وارانکه ایالت بوجود  
باجر حضرت خلیفہ الہی زینب و زینت گرفت شاه طماسپ خواست که رابط قدیم را مجدداً استحکام دهد بنابراین سید  
بن معصوم بیک را که عمزاده شاه بود او را بزبان عاطفت عمو و علی خطاب می فرمود و بعنوان رسالت با تحت  
بسیار بدرگاه گیتی پناه فرستاد چون سید بیک بظاہر در اختلاف اگر رسید بعضی خوانین عظام را با سبب  
او فرستاده با خرام تمام آوردند و با وسیع ہفت لگنتگ انعام مرحمت شده و دو ماہ در واران اختلاف توقف  
نمود با انعام اسپ و خلعت خاص سفر ارگشتہ با تحت و بدایای ہندوستان حضرت مراجبت یافت و کمر  
وقایع سال ہشتم **اس** لے ابتدای این سال روز چہار شنبہ ہز دہم ربیع سہد سبعت و تسخیر بود قضیہ کہ  
در میان این سال بوقوع آمد این بود کہ ادہم خان کوکلتاش پسر ماہم اگر در تقرب قرین خود داشت از روسے  
غور جوانی و غلبہ جاہ و مال باغوامی شہاب الدین احمد خان و منعم خان خانانان و چندی دیگر قصد خان عظم  
وکیل السلطنت بود نموده در سردیوان او را بقتل رسانیدند و از بس کہ فروردنخت و اعتماد بر عنایت حضرت داشت  
بر در حرم ایستاده ماند حضرت از درون حرم شمشیر بدست بیرون آمدند و فی الحال او را دست و پا بستہ از باطن  
سیاست رسانیدند و این قضیہ صبح روز و شنبہ دواز دہم رمضان سہد سبعت و تسخیر دست داد جمعی کہ  
درین فساد کو کشیدہ بودند از دہم سیاست ہر کس خود را بگوشہ کشیدہ از انجملہ منعم خان و محمد قاسم خان میر بجا  
چون گذشتہ پل را ویران ساختند و شہاب الدین احمد خان نیشاپوری نیز متواری گشت و حضرت بادشاہ در  
باز آورد و خاطر ماہم اگر در میان عظم خان فرمود بلوایم تو فریاد بپوشان برداختند و ماہم اگر از قصد و اندوہ پسر خود سوار  
گشتہ بدار چہل روز رخت اقامت برای آخرت کشید حضرت خان میرنشی را حکم شد تا منعم خان شہاب الدین احمد



و قاسم خان اہمالت دادہ بخدمت حاضر ساخت و چون واہمدا بقاع فتنہ مذکور بر خاطر مسم خان مذکور گشتہ بود  
 با آنکہ بجلاب خانخانی و منصب و کالت و تالیقی امتیاز یافته بود و رشی فرصت یافته با اتفاق قاسم خان میر  
 از آگرہ رو بکابل نهاد چون بہ پرگنہ سروت از میان دو آب کہ بجای گیر میر محمود بخشی مقرر بود رسیدند قاسم علی نام  
 سیستان از نوکران میر محمود کہ شقداران پرگنہ بود از اضطراب احوال ایشان معلوم کرد کہ از درگاہ گرنختہ میر و دنیا جمعی  
 انا و پاس قضیہ کہ ہمراہ او بود مذبر سر ایشان رفت ہر دو را دستگیر ساختہ بدرگاہ عالم پناہ فرستاد حضرت خلیفہ ملی  
 از گناہ ایشان اغماض فرمودہ باز بدستور سابق در عہدات مدخل دادند و کراحوال طبقہ لکھران و تخیرو ولایت ایشان از  
 کذاب سغد کہ بہ نیلاب مشہورست تا دامن کوہستان سوا لک و تا حد کشمیر تمام این عرصہ ہمہ وقت در تصرف لکھران  
 بودہ است اگرچہ طوائف دیگر مانند کرمی و جالویہ و حرہ و بہو کمال و حسرت مار بہ و منکرال نیز متوطن این عرصہ اند اما  
 مطیع و منقاد لکھران می باشند و از اوائل سلطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاہ تا الان ہمہ وقت این طوائف  
 خود را در دولت خواہی این دو دمان بفتح الشان معاف نہادند و در سلاک جانبداران منتظم بودہ اند و تخصیص سارنگ  
 سلطان کہ در قدم اخلاص و جان سپار از ہمہ و پیش بود تا وقتیکہ شیرخان افغان در مالک ہندوستان تسلط عظیم  
 ہمہ سائید و خواست کہ ایشان را در بقعہ اطاعت خود گشتہ و بیچ و جہ این ارادہ از پیش زلفت و بعد از مشقت بسیار  
 سارنگ سلطان بدست آوردہ فرمود تا پوست او کندہ پسر او کما لخان را در قلعہ گوالیر محبوس ساختند و بعد از سلطان  
 سارنگ برادر آدم سردار این طائفہ شد و نیز طریقہ اخلاص آید و ما زمان عید داشتہ با افغانان در مقام خلافت میبود چون  
 شیرخان در گذشت و پسر او سلیم خان فرمانروای ہندوستان گشت او نیز بدستور پدر اکثر ولایت لکھران را تبارج و قارت  
 دادہ و تخریب اہدام انطاقلہ مبالغہ نمود و نوبتی در مقام سیاست بندیان گوالیر آمدہ فرمان داد کہ تمام این بندیان را  
 در خانہ در آورده آخانہ را پر از دروئی تنگ کنند و آتش زند آخچان گردند ہمہ آن بندیان در ہوا پریدہ عضو ہاسے  
 ایشان ہمہ جدا گشت الا کمال خان کہ در گوشہ خانہ بصیانت الہی محفوظ ماند چون این قضیہ بہ سیم سلیم خان رسید  
 کمال خان از بند خلاص داد سوگند داد کہ من بعد در مقام خلافت نباشد و در مقام ترتیب او شدہ او را باقی  
 حاکم پنجاب بہ تخیرو ولایت لکھران تعیین فرمود بعد از آنکہ عرضہ ہند بغیر خلافت حضرت املی زینت کمال خان بدستور  
 آبا و اجداد ربقہ اطاعت در گردن انداختہ و در مقام خدمتگاری آمدہ مشمول الطاف بادشاہانہ گردید و پرگنہ بسوہ  
 و قنچپور و غیرہ از سر کار کردہ مانک پور در وجہ جاگیر او قرار یافت و آنجا میبود تا زمانہ کہ شیرخان پسر سلیم خان تخیرو آن  
 نواحی بر سر علی قلی خان زمان آمد کمال خان کہ حسب حکم لکھلوک علی قلی خان زمان تعیین یافتہ بود و بان لشکر خندان  
 جلادت و مردانگی نمود کہ حکم جہا نطاع صادر شد کہ ہر مطلبی کہ کمال خان التماس نماید در معرض قبول خواہد افتاد حسب احوال  
 مرعی داشتہ التماس ولایت پذیر نمود فرمان عالی بنقاد میوست کہ از ولایت لکھران نصف این کمال خان و نصف

دیگر با آدم خان تعلق داشته باشد و فرامین بنام امرای پنجاب میر محمد خان که بجان کلان مشهور بود و قطب الدین محمد خان صادر شد که اگر آدم خان درین باب مصایقه نمود تمام آن ولایت را از دست تسلط او کشیده بکمال خان سپرده برای عدم اطاعت در دامن روزگارش بند چون امرای مذکور آدم را از مضمون فرمان اعلام دادند او و پیشش لشکری سر از فرمان سچیده باین راضی نشدند افواج قاهره در ولایت لکهن در آمده در تخریب آن ولایت کوششها نمودند آدم خان و پیشش بدفاعه و مقابله پیش آمده جنگ عظیم کردند آخر شکست بر لکهن ان افتاد آدم خان و لشکریش در پیش لشکری بجانب کشمیر برد رفت و بعد از چند گاه او نیز دستگیر گردید تمام ولایت لکهن ان در تصرف اولیای دولت درآمد امرای مذکور تمام آن ولایت را تصرف کمال خان و گذاشته آدم و پیشش را حواله او نموده بر کس متوجه محال جاگیر خود گشتند کمال خان لشکری را گشته آدم را پیش خود نگاه میداشت تا زمانیکه او نیز با جل طبیعی در گذشت ذکر توجه منعم خان بکابل وقتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت حیدر محمد آخته بیگی را بحکومت کابل نهضت نموده بود چون خبر رسید معاشی او بمردم کابل منعم خان رسید او را معزول ساخته پس خود غنی خان بجای او نصب کرد و برادرزاده خود ابوالفتح بیگ و لد فضائل بیگ را که همراه بود نیز بکابل فرستاد تا در مهمات آنجا مدعی خان باشد بعد از چند گاه والد مرزا محمد حکیم ماه چو چک بگم از اوضاع ناپسندیده غنی خان بجان آمده غنی خان را از کابل بر آورده فضائل بیگ و ابوالفتح بیگ را بقتل رسانیده مهمات کابل با اتفاق شاه ولی آنکه از پیش خود گرفت چون این خبر بمساحت علی رسید منعم خان را بحکومت کابل و اما یقی مرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده محمد قلی خان برلاس حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور اوزبک و دیگر مردم را بکوبک تعیین نمودند و والد مرزا تمام لشکر را یکجا کرده و مرزا را که در ان اوان سن او بده رسیده بود همراه گرفته بغرم جنگ بجلال آباد که سابق بچو ساتی موسوم بود آمده انتظار وصول منعم خان میکشید منعم خان از نظیرت بتجیل رفته و جنگ کرده در حمله اول شکست یافت و تمام لشکر و شتم بسیار داد با پانت تمام رو بدر گاه آورد والد مرزا محمد حکیم بعد از فتح بکابل رفته شاه ولی آنکه او نسبت بیگم قصد غدر در ارتقا بکابل رسانید و بعد تمام کوه بر ابوکالت مرزا موسوم ساخت و درین سال واقعه مرزا شرف الدین حسین رونمود تفصیل این اجمال آنکه مرزا شرف الدین حسین پسر خواجه حسین بن خواجه جاوید محمود بن خواجه عبدالقدوس است که بخواجگان خواجه شهنشاه دار و دوا پسر خواجه ناصر الدین عبداللدا حرارست میرزا شرف الدین حسین بلازمست حضرت رسیده بر تبه امیر الامرای ترقی کرد فنا گور بجا گیر او مقرر شد آنجا نیز ترددات مردانه از و بظهور رسید و پدرا و ارا که آمده مورد احترام خسروانه گشت بحسب تقدیر بعد از چند گاه مرزا شرف الدین حسین بی سبب و جهت ظاهری با غوای ارباب حسد متوجه شد بجانب ناگور گریخت حضرت حسین قلی بیگ و لد ولی بیگ ذوالقدر قرابت خانانان بر مرزا خان را که بواسطه خدمات پسندیده و زر مره امر را انتظام یافته مستعد رعایت گشته بود بقطاب خانی سر فرار گشته بجا گیر مرزا شرف الدین حسین

باوقایت فرمودند و از امرای عظام مثل محمد صادق و محمد قلی انو قباقلی و مظفر مغول و میرک بنادر را که یک حسین قلینان  
تعیین فرمودند و حکم بجا منطاع بصدور پیوست که امرای مذکور بقاقلی مرزا شرف الدین حسین نموده او را بدست آوردند  
اگر از کردار تا صواب خود نادم باشند استمالت داده بدرگاه بیارند والا در مکافات اعمال او کوشیده بلوایم عظام  
و ایلاق او قیام نمایند چون اخبار توجیح حسین قلی بیگ خان و دیگر امرای مرزا شرف الدین حسین رسید ترخان و دیوانه  
که محل اعماد او بود در اجیر گذاشته بجانب تانگور رفته افواج قاهره طعمه اجیر محصور ساختند بعد از دو سه روز ترخان جوان  
امان طلبیده قلعه را بدو نتوانان درگاه سپرد و امر بتعاقب مرزا شرف الدین حسین بجانب جا لور شتافتند اتفاقاً  
که مرزا شرف الدین حسین بجا لور رسید شاه ابوالمعالی که از که معطر سعادت نموده بدرگاه می آمد مرزا شرف الدین  
و اخورده در احداث فتنه با و قرار داد که بر سر کوه وارق حسین قلی بنان که در با جیور گذاشته بود رفته دست برد  
نموده ازان راه بکابل رفته مرزا محمد حکیم را بهندوستان بیارند و شرف الدین آنچه مقدر او باشد تحریک سلسله  
فتنه و فساد بدیدند و بدو بگویم هم نشینی کنند ز کار جهان خورده بینی کنند و بشود دست امید از خیرشان  
که در وادی شری بود سیرشان ابوالمعالی جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین را همراه گرفته چون بجوی بجاچی پور  
رسید معلوم کرد که احمد بیگ از قراتبان حسین قلینان جهت دفع او آمده اند از آنجا انحراف ورزیده جانب نارنول  
توجه نمود ناگاه خود را بقلعه نارنول رسانید مگر کیست مقدار آنجا گرفته نزدیک در فوط خانه آنجا جمع آمده بود بر جمعی که همراه  
خود داشت تقسیم نمود حسین قلینان بعد از شنیدن این خبر بر او خود اسمعیل قلینان بیگ را همراهی محمد صادق خان  
بتعاقب ابوالمعالی فرستاد چون ایشان قریب کماچی پور رسیدند معلوم کردند که ابوالمعالی خود را جانب  
نارنول کشیده احمد بیگ و اسکندر بیگ را همراه گرفته سردر تعاقب ابوالمعالی نهادند چون بدوا از او مکر و سه  
نارنول رسیدند خانزاده نام برادر ابوالمعالی را که شاه لوندان می گفتند در راه در خورده گرفته در بند کردند و  
ابوالمعالی از نارنول گریخته رو به پنجاب آورد احمد بیگ و اسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده بطریق ایفان  
بدنبال ابوالمعالی شتافتند جمعی از نوکران ایشان که سابقاً نوکر مرزا شرف الدین حسین بودند بهم عهد بستند  
و سوگند خوردند که وقتی که با ابوالمعالی مقابل رود بد احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته با و پیوندند و دانه قلی نام  
نفری از نشان جدا شده شعیل هر چه تمامتر خود را با ابوالمعالی رسانیده مردم اتفاقاً اجتماعت با و رسانید ابوالمعالی  
بمخوشیدن این حکایت خود را در منزل که در کنار راه بود کشید وقتی که احمد بیگ و اسکندر بیگ محاذی او شدند  
از کینگاه برآمده برایشان آورد و نوکران ایشان که با هم اتفاق کرده بودند شمشیر کشیده رو بصاحبان خود آورده  
و دیگر نوکران احمد بیگ و اسکندر بیگ از مشاهده این حال گریخته احمد بیگ و اسکندر بیگ چک را تنها گذاشتند و  
این هر دو دیوانه بعد از کوشش و کشش بسیار در تبه شهادت رسیدند حضرت خلیفه الهی در قصیده معتوره بلوایم

این



اشتغال داشتند که اینجور بسامع علیه رسید شاه بداغ خان و تانار خان و زومی خان و غیر هم بتعاقب ابوالمعالی  
تعیین فرمودند هایات عالی از ستور نهضت فرموده و از الملک زلی را رشک فرودس برین گردانید از غارتب واقعات  
انگه در الوقت که شرف الدین حسین از درگاه گرنجیه بجانب ناکور رفت که کغولاد نام غلامی از علما مان پدر خود را  
برین داشت که گاد و بیگانه در کمین بوده بهر وجه که تواند بحضرت آسیبی رساند این بی سعادت بقصد اینکار همیشه در  
ارووی معالی میگشت و انتظار فرصت میگشید اتفاقاً از شکار معاودت نموده از بازار دہلی میگردد و وقتی که نزدیک  
بدرسه ما هم آمد رسیدند آن ناکار خون گرفته تیرے پیشش کرده بنشانند بحضرت زرد و از آنجا که عنایت الهی هر  
وقت شامل حال آن شهر یار است زخم کاری نرسید و پوستانال گذشت و دو تنخوامان در ساعت آن برگشته روزگار  
را بضر ب تیغ و خنجر بچشم فرستادند و آنحضرت تیرا کشید و همچنان سواره بمسند خلافت رسیدند چند روز بعد  
انجراحت پرواخته بتاریخ ششم جمادی الثانی در سنگاسن تشریف بجانب دارالخلافه اگر نهضت فرمودند و بنا بر  
پانزدهم جمادی الثانی سنه احدی و سبعین و ستماة موافق سال هشتم الهی در آگره تروال جلال واقع شد و گردن  
سال نهم الهی ابتدای اینسال روز خورشید نسبت و نهم حجب سنه احدی و سبعین و ستماة بود چون بود  
اندک رگشت و معاوم کرد که افواج قاهره بتعاقب او می آیند هر اسیر شده ایها راست را گذاشته روزی از  
بجانب کابل نهاد چون بحدود کابل رسید عرض داشت متقمن اظهار نسبت خلوص عقیدت و صدق ارادت  
که بحضرت جنت آشیانی داشت نوشته براه چو چک بیکم فرستاده باین بیت صدر ساخت سه ما بدین در  
نه پی عزت و جاه آمد و ایم از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم ما چو چک بیکم بمضمون عرض داشت او و قوف  
یا فته در جواب او اینمصرع نوشت که مصرع کرم نما و فرود اگر خانه خائست و با احترام تمام طلبیده صیغه  
خود را در عقد ازدواج او در آورد و ابوالمعالی مرجع کل گشته تمام معات در خانه مرزا محمد حکیم را از پیش خود گرفت جمعی که  
قبل ازین از سلوک ماه چو چک بیکم دل گرفته بودند مثل شو کون برقرایه خان و شادمان و غیره در فراج ابوالمعالی  
در آمده خاطر نشان او نمودند که تا بیکم در حیات است معات تو رواج نخواهد یافت ابوالمعالی این مصلحت را صواب  
دید و آنچنان عورات بیچاره را بخنجر بیدار گشت و مرزا محمد حکیم را که خور و سال بود در دست خود کرده تمامی معات را از  
پیش خود گرفت و حیدر قاسم که بهر آرزوی مرزا بود بدست آورده مثل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت  
تردی محمد خان و باقی محمد خان قاقشال و حسین خان باجی از ملازمان بیکم بگما شده بر سر ابوالمعالی روان شدند  
که بیکم را انتقام از دیکند عبدی مرست ابوالمعالی را ازین قضیه خبردار ساخت ابوالمعالی با جمعی که باو متفق بودند  
سلاح و کمل دستعد قتال ایشان گشت جماعت مذکور بضر ب راست بدرون درآمدند ابوالمعالی نیز بدافعت  
و پیش آمد و بسیاری از طرفین بقتل آمدند آخر ابوالمعالی زور آورده ایشان را از قلعه بیرون کرد و چنانچه هر یک از ایشان

تصرف شده و بطرفی نهادند و محمد قاسم که در بند بود و خلاص شده در بدخشان نزد مرزا سلیمان رفته کیفیت واقعه را معلوم ساخته مرزا را بر رفتن کابل تحریص نمود و مرزا محمد حکیم تبرکیش خود نزد مرزا سلیمان فرستاده استدعای حضور او کرد مرزا سلیمان چون کیفیت واقعه اطلاع یافت لشکر بدخشان را حیح کرده با اتفاق حرم محرم خود حرم بیگم رو کابل را در ابوالبعالی نیز لشکر کابل را یکجا کرده مرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب خور بند رفت و از طرفین صفها ترتیب یافته آتش قتال افروخته شد چندی از کابلیان که بجانب دست راست ابوالبعالی بودند از بدخشان شکست خورده رو گردان شدند ابوالبعالی مرزا محمد حکیم را در مقابل مرزا سلیمان گذاشته خود بمردانجماعت رفت نوکران مرزا محمد حکیم فرصت غنیمت دانسته مرزا محمد حکیم از آب گذرانده نزد مرزا سلیمان بروند و باقی لشکر کابل از مشاهده اینحال پراکنده شدند هر کس خود را بگوشه کشید ابوالبعالی چون باز بجای خود آمد از مرزا محمد حکیم و لشکر او اثری ندید و مضطرب شده راه گریز پیش گرفت بدخشیان سر در تعاقب او نهاده در موضع چار بکاران با او رسیده گرفته بخدمت مرزا سلیمان آوردند مرزا سلیمان بخوشحالی تمام مرزا محمد حکیم را همراه گرفته کابل در آمد و ابوالبعالی را بعد از دو سه روز دست و گردن بسته نزد محمد حکیم فرستاد و مرزا فرمود تا او را از خلق بکشند بقصاص رسانند و این واقعه در شب هفدهم رمضان سنه سبعین و تسعمائة واقعه شد بعد از آن مرزا سلیمان صبیحه خور از بدخشان کابل طلبیده در ازدواج مرزا محمد حکیم در آورد و اکثر ولایت را بر دم خود جاگیر داده امید علی را که در محل اعتماد او بود بکالت مرزا تعیین نموده خود بجانب بدخشان مراجعت فرمود و همدین سال خوابه مظفر علی ترتیبی که از قدیم میان خانخانان بیرم خان بود بمنصب وزارت دیوان اعلیٰ سرفراز گشته بخطاب خانی ممتاز گردید و ذکر تسخیر قلعه خند در تصرف فتونام غلام عدلی بود و او عرض داشت نموده اظهار دادن قلعه کرد حضرت خلیفه الہی شیخ محمد غوثی آصفخان را فرستاد و ذکر تسخیر ولایت کرمان گشته شدن را در گاو تی چون ولایت کرمان کشته بآصفخان قریب بود و او را و اعیبه تسخیر آن ملک در سرافتا و دار الحکومت آن ولایت قلعه خود را گذاشت و این ولایت وسیع که هفتاد و ہزار قریب آبادان بدان متعلق است دوالی آن ملک در آن ایام عورتی بود رانی در گاو تی نام و این عورت از حسن جمال بهره تمام داشت چون آصف خان بحقیقت آن ولایت اطلاع یافت تسخیر آن در نظر بہت و تر و دو آسان نمود با پنجاہ ہزار سوار و پیادہ بسیار روی بہت تسخیر آن ولایت نهاد رانی نیز لشکر را حیح نموده با ہفتصد پیل و بہت ہزار پیادہ و سوار بمداغت شتافت و از طرفین کشش و کوشش در کارش بحسب تقدیر تیری برانی رسید و شکست بر لشکر او افتادہ رانی از وہم این کہ مباد از بندہ در دست غنیمت در اید فیلیان خود را فرمود کہ او را بچہر ہلاک ساخت و بعد از فتح آصف خان متوجہ قلعه حوراکر شد پس رانی کہ در آن قلعه بود و جنگ پیش آمدہ گشته شد و آن قلعه مفتوح گشت و خراتن و دو فائن بسیار از آن قلعه بدست آصف خان افتاد و آصف خان را بعد از آنکہ انجمن کار را پیش رفت و اینقدر خراتن در تصرف در آمد سرافتار و اعانت بسیار او

بفلک الافلاک رسید و در کریمه بر سر حکومت استقرار گرفت تا تاریخ ذیقعد حرام سنه احدی و سبعین تسعتمه  
 مطابق سال نهم الهی موکب هایون نبرمیت شکار فیل از دار الخلافت آگره بمرکت آمده ساحل دریای حینیل  
 مضرب خیام نظر انتظام گردید و بواسطه کثرت باران و طغیان امواج دریا ده روز در ان مقام توقف افتاد و در وقت  
 عبور فیل خاصه که گفته نام داشت در آن دریا غرق شد چون حوالی قصبه نرور محل نزول جلال گردید در آن جنگل که  
 مسکن و ماوای فیلان بود پر تومی التفات بر شکار آن جانوران انداخته چند روز بلوازم این امر قیام فرمودند  
 و در ترتیت و تدبیر این شکار که صعبترین اقسام صید است اختراعات غریب کار فرموده فیل بسیار اصطیاد و در آوردند  
 و چون آنحد و در از فیل خالی ساختند عنان غریبت جانب مالوه معطوف داشته چند روز در آن قصبه توقف  
 افتاد و از آنجا بجانب سارنگپور نهضت فرمودند و بواسطه شدت باران و کثرت آب و گل لشکر فیروزه اثر  
 بخت تمام راه طی مینمود و چون ببلده سارنگپور رسیدند محمد قاسم خان نیشاپوری که حاکم آنجا بود با استقبال  
 شائسته انواع پیشکشها گذرانید روز دیگر لوای غریبت از آنجا در حرکت آمده چون بنواحی مندور رسید عبد الله خان  
 اوزبک حاکم مندور غیر نهضت رایات اعلی شینده بجهت آنکه بعضی امور که در خلاف رضای حضرت باشد از او  
 سرزده بود بهم و هر اس غظیم خود راه داده راه گزیر پیش نهاد و عیال خود را پیش انداخته بجانب گجرات روان شد  
 چون اینخبر بمساح علیه رسید مقیم خان از ابعا و دوت فرموده در مستقر خلافت بلوازم همیشه و نشاط اشتغال داشتند  
 اکثر اوقات بسیر کرانی که از مواضع لوای دار الخلافت بغزوت آب و لطافت هوا ممتاز بود و تشرف می بردند چون آن  
 وقتا قابل عمارت و لکشا بود فرمان تمیر و تریب عمارت اعلی صادر شده در اندک ایام منازل خوب و بناها  
 مرغوب با تمام رسید شهری غظیم بهم رسید به شکر ختن موسوم شد که احوال خواجه مظلم که خال حضرت بود او بسیر علی اکبر  
 اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام است رحمت الله علیه در ایام سلطنت حضرت جنت آیشانی از و بارها  
 حرکت ناپسندیده بطور آمده بود آنحضرت بواسطه رعایت خاطر شاهزاده عالیقدر از تقصیرات او اغماض فرمود  
 و بر میگردد شتند آخر از بس بی اعتدال بود حکم اخراج در باب او بصدور پیوست و او بگجرات رفت و از آنجا بکه  
 منته رسید چند گاه آنجا گذرانیده باز بگجرات حضرت جنت آیشانی آمد بعد از آن که نوبت سلطنت بشهریار  
 عالم رسید و در جمع مهمات برای صوابهای پیر مخان خاننمان شد باز بنجانشانان تجدید خواجه را اخراج نمود بعد از  
 اخراج چند گاه در گجرات بود باز روی امید بدر گاه گیتی پناه آورد این مرتب پیر مخان فی الجمله توجیهی با فرموده  
 در مقام رعایت شد و در خلال این احوال مهمات پیر مخان برنجی که تحریر یافت بر هم خورد حضرت خلیفه آله  
 عنایات خسروانه در باره او مسذول فرموده مجال چیده بجا کرد و مقرر فرمودند چون بی اعتدالی در طبیعت  
 خواجه نمودند کور بود بی اختیار حرکتی از و سرزود که در پی کار کرد و از جمله لیبانی فاطمه نام عورتی بود که بخدمت هم



حضرت جنت آشیانی قیام مینموده و خواجہ معظم دختر او زہرہ آغہ نام در جبال خود در آورده بود چون چندی بران گذشت  
بموجب قصد کشتن آن بیچارہ کرد چون والدہ او برین مطلع گردید بلازمست حضرت شتافته حال بعنوان بسبح  
اشرف رسانید اتفاقاً در وقت حضرت میخواستند کہ بشکار توجہ شوند فرمود کہ بہت استخلاص دختر تو از راه خانہ  
خواجہ معظم عبور نمود یعنی خواہم کرد و طاہر محمد خان میر فراغت درستم خان را ہم فرستادند تا خواجہ را از آمدن حضرت  
اعلام دہند وقتی طاہر محمد خان بخانہ اور رسید از روی متغیرہ آنفورات بگلناہ را بقتل رسانید و چون خیرت آنجا  
رسیدند خواجہ معظم حرکات ناملائم بطور آورده مستحق سیاست گشتہ بحکم جہانمطالع کہ در خدمت بودند خواجہ را  
در نہ لگد و چوب گرفته و کشتی انداختہ از آب گذشتہ و غوطہ چندی زد و اندو آخر قلعتہ گو الید فرستادہ محبوس  
ساختند و ہمدران جس در گذشت ذکر آمدن مرزا سلیمان مرتبه سوم بجابل سابقاً مذکور شد کہ  
مرزا سلیمان با استدعای مرزا محمد حکیم بجابل آمدہ دفع شاہ ابوالعالی نمودہ در وقت مراجعت اکثر اولایت را  
بجا گیران خود نخواہد نمودہ چون جابر مرزا محمد حکیم مردم و تنگ شدہ بدخشاہ را از کابل بیرون کرد و مرزا سلیمان  
بدرگاہ کابل بحجت انتقام توجہ کابل شد مرزا محمد حکیم بانی قاقشال را با جمعی از مردم اعتمادی خود در کابل گذاشتہ شب  
بناہ را بکابل آوردند و وقتیکہ مرزا سلیمان بکنار آب باران رسید شنید کہ مرزا محمد حکیم بطرف جلال آباد رفتہ کابل گذاشتہ بطرف  
جلال آباد توجہ نمود مرزا محمد حکیم بر سادر گذار نیلاب سید و ضد شتہ مشتکہ کیفیت حال بدرگاہ گیتی پناہ ارسال نمود  
و مرزا سلیمان چون دانست کہ مرزا محمد حکیم التجا بدرگاہ انجم سپاہ آورده از برساور برگشتہ قتیہ نام نوکر خود را با سبند  
کس در بلال آباد گذاشتہ متوجہ کابل گردید وقتی کہ عرض داشت مرزا محمد حکیم بدرگاہ رسید حکم جہانمطالع بصدور  
پوست کہ امرای جاگیر در پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و خان کلان و قطب الدین محمد خان و کمال خان گکر  
و دیگر عسا کر نصرت ماثر بلوک مرزا بردند امرای فرما را کار بند شدہ بکنار آب نیلاب ہمزایا پوستہ روی ستخیر بجانب  
کابل آورده چون بحوالی جلال آباد رسیدند مرزا کسانرا نزد قتیہ کہ بحکم مرزا سلیمان محافظت جلال آباد مینمودہ فرستادند  
اورا باطاعت و انقیاد خواند چون آن خون گرفته سر از اطاعت چپید افواج قاہرہ روی توجہ بشیر انحصار آورده  
در ساعت مفتوح ساختہ قتیہ را با مجموع آن سبند کس کہ دران قلعہ بود نذارتیخ انتقام گذرانیدند بہت بتالاج  
خود ترک تازی کنی کہ کنجشک باشی و بازی کنی کہ کلونخی کہ با کوبہ ساز و نیز و چسنگے توان زور آورد کردہ و در  
کس را ازین سر و اند تا خبر ہمزرا سلیمان رسانیدند و سر قتیہ را با خبر فتح تیزبواتی قاقشال بجابل فرستادند چون خبر  
فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاہرہ بسمیع مرزا سلیمان رسید و انہزام بجانب بدخشان نهاد و مرزا محمد حکیم  
باتفاق امرای عظام بجابل در آمدہ بر سبند حکومت استقرار نمودہ و امر ابنوسے کہ حکم جہانمطالع بصدور پوستہ  
بود ہر یک بجا گیری خود معاودت نمودہ خان کلان کہ بنبصبتا لقیہ مرزا مقرر شدہ بود انجاماندا اتفاقاً مرزا محمد حکیم

همیشه خود را که سابق ملک از دواج شاه ابوالمعالی منتظم بوده سمنو اب خان کلان در عقد کاج خواجه حسن  
نقشبندی از اولاد حضرت خواجه بهارالدین قدس الله تعالی روضه در آورده و خواجه حسن چون بیچین نسبتی  
نقویت یافته مہمات در خانہ مرزا از پیش خود گرفته حسابی از خان کلان میگرفت و خان کلان از بس که حدت طبع  
داشت تاب نیاورد و بیخصت مرزا از کابل برآمده بلاہور رسید ذکر وقایع سال دهم الگہ ابتدا  
اینسال روز یکشنبہ نهم شعبان سنہ اشنی و سبعین و شصت و ہجرت بود ابتدا می اینسال چون داعیہ شکار فیل کہ بخاطر  
اشرف راہ یافته حکم جہا منطاع بصدور پیوست کہ قراولان شکار بیشتر رفتہ ہر جا کہ ببینند خبر رسانند و خود بدولت  
جانب تر و نہضت فرمودند چون بحوالی ترور اتفاق نزول افتاد قراولان معروض داشتند کہ جنگل ترور چیتہ گز  
فیل میگردد حضرت خلیفہ الہی جریدہ سوار شدہ در آن جنگل درآمد و تمامی فیلان را در قیدہ صطبار در آورده سعادت  
فرمودند روز دیگر متوجہ مسکر ظفر آوردند کہ قراولان در راہ خبر آوردند کہ در بہشت کروی صحرایست کہ فیل بسیار در آن  
میگردند بندگان حضرت از راہ برگشتہ در آخر آنروز فیلان رسیدند و افواج قاہرہ تمامی انفیلان را در میان گرفتہ  
بطرف سانوہ رانندہ در نصف شب بقلعہ مذکور در آورند و سیصد پنجاہ فیل آنروز شکار شد و انا بنا بار دوسے  
ظفر قرین کہ در صد و دگریم بود نہضت فرمودہ قریب بہست روز در آن منزل توقف نمودند چون ایام گرمی ہوا  
و اوقات وزیدن باد ہای مخالف بود اکثر اہل اردو و ضعیف و بیمار کشتند از آن مقام بہ الخلافت اگر نہ نہضت فرمودند  
ذکر بنامی قلعہ اگرہ درینسال حکم اشرف صادر شد کہ آنجای قلعا رنگ اگرہ کہ آن خشتہ بود و زمینولا کنندہ شد و ریختہ  
سنگ تراشیدہ بسازند حسب احکام و بنیاد قلعہ شد و در چہار سال با تمام رسید و امر وز در ربیع مسکون عدیل  
ندارد عرض یواردہ کہ بہت کہ از سنگ گچ ریختہ ساختہ اند و از ہر دو طرف سنگ تراشیدہ را بہم اتصال دادہ  
در رعایت صفایر داختمہ اند و ارتفاع قلعا از چہل گز زیادہ است و خندقی بردور آن کنندہ کہ در ہر دو طرف آن  
سنگ گچ بر آورده کہ عرض آن بہست گز و عمق دہ گز است و از دریای جون آب در آن خندق می در آید  
قریب بہ گز و ہر سنگ خرج این عمارت عالی اساس شدہ و تا ریخ بنامی در واژہ قلعا را بنامی در بہشت یافتہ  
بودند و ذکر بعضی و مخالفت علی قلیخان زمان و ابراہیم واسکندر چون قبل ازین از عبد اللہ خان اوزبک حرکات  
ناطایم کہ در صدر تحریر یافت سزودہ بو و ازین رہگذر حضرت خلیفہ الہی را نسبت باطائفہ اوزبکیہ فی الجملہ سو ظن  
پیدا شد و قتیکہ رایات اعلی بعریمیت شکار فیل بجانب ترور در حرکت آمد حکم جہا منطاع بصدور پیوست  
کہ اشرف خان میرمنشی نزد اسکندر خان رفتہ اورا بعواطف خسروانہ استمالت نمودہ بدرگاہ حاضر سازد و اشرف خان  
چون بحوالی او دہ کہ جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان بہ استقبال او برآمده با احترام تمام او را بمنزل خود برد  
حکم جہا منطاع را انقیاد نمودہ بظاہر در مقام آن شد کہ روی امید بدرگاہ گیتی پناہ آورد و بعد از چیتہ روز

باشرف خان گفت که چون ابراهیم خان بسزای ما کلاست و درین همسایگیست بهتر است که نزد او رفته اورا با خود  
 مشفق ساخته بدرگاه یکجا برویم باین قرار داد بقصبتی سرور که جاگیر ابراهیم خان بود رفتند چون اسکندر خان و  
 ابراهیم خان یک جا شدند متصلتاً بران قرار گرفت که با علی قلیخان زمان که هم از طائفه است و درین حیدر  
 مدار الملک است درین باب کنکاش کردن لازم است جهت قرارین کار با اتفاق اشرف خان بچونپور که در جاگیر  
 خان زمان بود رفتند و بعد از اجتماع رایهای کل انسان بر مخالفت و حرام نمکی قرار گرفتند و اشرف زمان را بطریق  
 گناهکاران نگاه داشتند و بوادی عصیان درآمده ابراهیم خان و اسکندر خان روی عدوت بجانب لکنو آوردند  
 و خان زمان با برادر خود بجانب کره مانگیر آمده شروع در بغی و فساد نمود و شاه هم خان جلایر و شاه بداع خان امیر خان  
 و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و جمله جاگیر داران نواحی و شاه طاهر بخشی و برادر شاه خلیل الله و دیگر امر  
 از مخالفت ایشان خبردار شده با اتفاق بر سر راه مخالفان رفته شروع در مقابل و مجادله نمودند و از طرفین زد و گیر  
 در کار شد محمد امین از اسپ برین آمد و دستگیر معاندان گردید شاه هم خان و شاه بداع خان کوششهای مروانه  
 بجا آوردند چون لشکر اهل خلافت اصناف مضاعف بود پشت بمر کرده قلعه بکهار آمده متحصن گشتند و حقیقت  
 حال را نوشته بدرگاه عالم پناه فرستادند خان زمان و برادرش بهادر خان خیره شد دست تعدی بتاراج پرگنات  
 آنحد و دشادند همچون خان قاضیال که جاگیر دار آنحد و بود در قلعه مانگ پور در آمده متحصن گشت و آصف خان  
 حواله عبدالحمید را که حکومت کرده داشت از حقیقت مطلع گردانیده تر و خود طلبیده آصف خان جمعی را بجز است و لا  
 کر به گذاشته خود با جمعیت تمام در کره که جاگیر او بود آمد و تر اتین حوراکر که دست آورده بودند دست بفضیلت آن  
 کشاده تسلی سپاهی نموده مبلغی گرامند جهت مجنونخان فرستادند همچون خان و آصف خان ثبات قدم و زریه  
 در مقابل مخالفان گشته حقیقت حال را بدرگاه معلی معروض داشتند وقتی که مرکز دائره خلافت محل نزول بیات  
 نصرت سمات گردید و عراقی امر از متواتر رسید غریمت استقامت مصمم یافته فرمان قضا جریان بصدور پیوست  
 که منعم خان خانمانان با فواج قاهره بطریق مقتدر پیش رفته از معبر فتوح گذشته بدافع اعدا قیام نماید و خود بدولت  
 بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه نصرت پناه چند روز توقف فرموده در ماه شوال سنه مذکوره از آب چون  
 عبور فرموده روی استقامت بدافع اهل بغی و فساد آوردند چون طاهر فتوح مورد اعلام نصرت انجام گردید منعم خان  
 یا استقبال نشانته قیا خان کنگ را که بمخالفان پیوسته بود همراه آورده درخواست گناه او نمود حضرت خلیفه است  
 از تقصیرات او در گذشته مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند و در روز جهت عبور توقف شد چون آنروز  
 آب منجم سردق جلال گردید بعضی اشرف رسید که اسکندر خان بی عاقبت نتهود در لکنو نوشته است بجز  
 استماع این خبر خواججهان و نظیرخان و معین خان را در روی گذاشته خود با جوانان جانبدار بطریق ایثار در نصرت



شب روان شدہ آن شب و روز دیگر از قطرہ و تر و دنیا سووہ وقت صبح بر سر اسکندر و لکنئور رسیدند  
اسکندر خبر یافت باضطراب تمام از لکنئور برآمدہ فرار نمود چون اسپان افواج قاہرہ ماندگے تمام داشتند  
اسکندر جان بسلامت برود بخانزبان و بہادر خان رسانید و ایشان نیز سر اسیمہ شدہ از مقابلہ مجنون خان  
و آصف خان برخاستہ جو پور رفتند و از انجا کوچ کردہ متعلقان خود را از پیش انداختہ از گذر ترس عبور نمودہ با نظر  
فرماندہ و حضرت از لکنئور یوسف محمد خان را پیشتر فرستاد خود نیز متعاقب آن نہضت فرمودند چون بحوالی جو پور  
اتفاق نزول افتاد آصف خان و مجنون خان آمدہ بشرف بساط بوسی سر فرار گشتند آصف خان پیشکشہای نفیس گذرانیدہ  
بنظر قبول ممتاز گردید و روز دیگر لشکری کہ از قوت خزان کریمہ بہرسانیدہ بود و عدد آن بر پنچہزار سوار میرسد آراستہ  
در صحرائی وسیع صفہا ترتیب دادہ بنظر اشرف در آورد بشرف تحسین اختصاص یافتہ بعنایات بادشاہانہ ممتاز گردید و روز جمعہ  
دواز دہم دیجہ سال مذکورہ دو تلخا ہنہا درون ارک جو پور نزول ہمایون رشک فرودس برین گردید و حکم اشرف  
بصدور پیوست کہ آصف خان باجمعی از امرای کبار برگدز زمین ازوریای گنگ کہ علی قلیخان باجمعی از انجا گذشتہ  
رفتہ رو بروی مخالفان بنشینند و انتظار فرمان قضا جریان برودہ یا پنجہ مامور کرد و بعل در آورد و قفقان فرمان کار بند  
شدہ کنار گنگ را مورد عساکر منصور گردانید چون میان علی قلیخان زمان و سلیمان کریم برانی افغان حاکم بنگالہ ربط  
تمام و اتحاد قومی بود رای مالک آرای مقتضی آن گردید کہ ایلچی نزد سلیمان فرستادہ ۱۰۰ را از امانت علی قلیخان منع  
نمائند بنا بر آن حاجی محمد خان سیستانرا کہ باصابت رای معروف بود بر سال تعیین فرمودند چون حاجی محمد قبلہ رہتاس رسید  
بعضی از سرداران افغانان کہ بعلی قلیخان رابطہ داشتند حاجی محمد خان را گرفتہ نزد علی قلیخان فرستادند چون میان  
و علی قلیخان اساس دوستی محکم ہو آمدن اورا غنیمت دانستہ در اعزاز و احترام او بسالغہ نمود و اورا وسیلہ درخواست  
تقصیرات خود پذیرا شدہ خواست کہ والدہ خود را جنت شفاعت او ہمراہ او بدر گاہ فرستد چنانچہ تمہ این قضیہ  
عنقریب بزبان قلم خواهد رفت انتشار اللہ تعالی چون دران ایام راجہ اوڈیسہ کہ در اقصای ولایت بنگالہ است  
اقتدار تمام داشت دوست تصرف ہو در انحد و بہمہ جامیر رسیدن خان خزانچی و مہاپاتر را کہ در فن موسیقی ہندو  
سرآمد و زکار بود بعنوان رسالت نزد او فرستادہ بغایت خسروانہ امیدوار ساختند و در زمرہ دو تلخا ہنہا در گاہ  
در آوردہ بران داشتند کہ اگر سلیمان افغان در مقام امداد علی قلی خان شود اولوازم خدمت نگارے  
بجا آوردہ سلیمان را آنچنان در ماندہ کار خود سازد کہ دیگر ہوای امداد علی قلیخان در تنخیلہ او نگذرد و بعد از ان کہ سہ  
چار ماہ حسن مہاپاتر را با غراز و احترام نگاہ داشت چند زنجیر فیل نامی با دیگر پیشکشہای نفیس ہمراہ ایشان بدر گاہ فرستاد  
و این اوڈیسہ ولایت و وسیع کہ پای تخت آنشہر بگناتہ بہت و جگناتہ بہت است کہ این شہر با و منسوب موسوم است  
ذکر کرتین آصف خان ولایت کریمہ بعد از آنکہ آصف خان بدر گاہ آمدہ عرض لشکر خود نمودہ منظر خان با و در مقام

عناد شده جمعی را بران داشت که در باب خزان چوراکریه بروی تقریر کنند و خود نیز سخنان کنایت امیر خاطر او  
از رده میساخت و او از نیمه تنگ خاطر و متر و میبود تا وقتیکه او را سردار لشکر ساخته در برابر علیقلینان فرستادند و در  
یافته نیم شب با اتفاق برادر خود وزیرخان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته رو بجانب کریم نهاد و روز دیگر امرای  
عظام از فرار او اطلاع یافتند و در ساعت حقیقت حال عرض داشت نموده بدرگاه فرستادند چون اینچنین بمسامع علیه  
رسید منعم خان سردار آن لشکر ساخته بجای او فرستادند و شجاعت خان را حکم شد تا جمعی از افواج قاهره تعاقب  
او نموده او را بمکافات عمل خود رساند شجاعت خان بموجب حکم تعاقب او شتافته چون بقصبتانک پور رسید  
معلوم کرد که آصف خان بکره رفته است و از اینجا میخواهد که بولایت کره لشکر رود و شجاعت خان در کشتیها درآمده متوجه  
آنروی آب گردید و آصف خان از استماع این خبر برگشته بکنار آب آمده بود که کشتیهای شجاعخان رسید که ششها  
مردانه از طرفین ظهور آمد و در آخر آصف خان نگذاشت که شجاعت خان عبور نماید چون شب درآمده بود شجاعخان  
برگشته با سیلر آمد و آصف خان فرصت یافته تمام لشکر خود وادی فرار پیش گرفت و صباح آن شجاعخان از آب  
گذشته بتعاقب او پرداخت و چون پاره راه رفته معلوم نمود که رسیدن او متصور نیست بضرورت برگشته در جنوب  
بشرف ملازمت مستعد گردید و در فرستادن قلج خان بقلعه ربهتاس این قلعه در حدود چهار فرسخ و متانت  
از جمیع قلاع هندوستان متجاوز و شگفتی است سطح کوهی که قلعه محیط آنست طولش زیاده از چهارده کوه است  
و عرض سه کوه و ارتفاع از زمین تا بکنگه مقدار نیم کوه از زمان شیرخان افغان در تصرف افغانان بود تا  
زمانی که سلیمان کرانی حاکم بنگال گشت و فتح خان پنی بران قلعه دست یافته سر اطاعت سلیمان فرو نمی آورد  
تا در سال اثنی و سبعین و شصت سلیمان جمعیت نموده با میداعانت علیقلینان بر سر فتح خان رفته آنقلعه را محاصره  
نمود چون رایات عالی بقصد سببصال خان زمان با آمد و در منصف فرمود فتح خان بمنبری را فرود عظیم دانسته بر او  
خود حسن خان را با پیشکشهای نفیس بدرگاه فرستاده معروض داشت که قلعه ربهتاس تعلق به بندگان حضرت  
دارد همین که اعلام حضرت انجام بر تومی نزول بچون پور اندازد مقابل قلعه بدرگاه آورده خواهد سپرد وقتی که اخبار  
منصف بندگان حضرت سبب سلیمان که بمحاصره قلعه مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشت و فتح خان  
از فراحت او خلاص شده آنقدر که گنجایش داشت ذخیره کشید و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشیمان شده  
ما و نوشت که بسربله و وسیله که توانی خود را بقلعه رسان که ما از مرز حیره خاطر جمع کرده ایم در نیولا که چون پور محل  
نزول اجلال گشته بود حسن بعضی شرف رسانید که کس همراه بند کنند تا رفته کلیدهای قلعه با و سپاریم حکم  
جامنطاع بصدور پیوست که قلج خان بقلعه ربهتاس رسید بظاہر رسید انقیاد نموده چند روز قلج خان را نگاه داشت  
و در آخر قلج خان بر نفاق او آگاه گشته بی نیل مقصود بدرگاه معاودت نموده ذکر احوال علیقلینان زمان

و سائر ارباب نبی و طغیان و غیبت علی گلستان در گذر زمین رو بروی افواج قاهره شست برادر خود بهادر خان  
 با اتفاق سکندر خان بولایت سر و فرستاده تا ازان راه بمیان ولایت و برآمد غبار فتنه و فساد برانگیخت چون  
 اینچنین مسامح علیه رسید حکم جهانمطاع بصدور انجامید که امرای نظام مثل شاه بدیع خان و پسرش عبدالمطلب خان  
 و قیاخان و سعیدخان و حسن خان و حمله خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورین خان و محمد باقی و قنوقان محمد  
 بسره که میرزا ملک که از سادات مشهور و بخت مروانگی معروف و مشهور بود بر سکندر و بهادر رفته بمقابل و مذاق قیام  
 نمایند قبل ازین مذکور شده بود که خانخانان بجای آصف خان بسره و لشکر تعیین یافته در مقابل خانزمان بگذر  
 ترهین رفت چون همیان خان زمان و خانخانان رابطه محبت و مودت مستحکم بود و بنوعی موجب سابقه رابطه  
 ابواب مکاتبات از طرفین مفتوح گشته فرار بران یافت که خانزمان خانخانان ملاقات نماید و در حضور مقدمات  
 صلح قرار یابد چون امتداد این کار چهار و پنج ماه کشید و در کار جنگ تاخیر قیام حکم شد که خواجه جهان در یاقان  
 در آن لشکر رفته تحقیق نماید که اجمال در جنگ مستحسن مصلحت و دو تخواهی باشد حقیقت را عرض داشت نمایند ملا  
 تاکید کنند که افواج قاهره از آب گذشته جزا اهل نبی در دامن روزگار ایشان نهد و قتی که خواجه جهان و دربار خان بلشکر  
 رسیدند خانزمان آمدن ایشان را غنیمت دانست بعد از تمهیت قدم مقدمات صلح با ایشان نیز در میان آورده و بعد  
 از آمدن در سل و در سائل و قرار یافتن راهبایر مصالحه خانزمان با ابراهیم خان از آن طرف و خواجه جهان و دربار خان  
 با چندی ازین طرف در کشتی شسته میان آب با یکدیگر ملاقات نمودند و بعد از گفتگوی بسیاری قرار بر آن یافت  
 که خانخانان و خواجه جهان و والده علی قلیخان و ابراهیم خان را که بمنزله عم او بودند بدرگاه برده درخواست تقصیرات  
 او نمایند و بعد از آنکه گناهان او مغفور گرداد و برادر او اسکندر بدرگاه بیایند و تیر قرار یافت که خانزمان فیلهای نامی که  
 دارد همراه والده خود فرستد باین فرار و او خانزمان خصمت یافته بار و وی خود رفت خانخانان و خواجه جهان و دربار  
 را نوشته دربار خان بدرگاه فرستادند و روز دیگر علی قلیخان و والده خود را و ابراهیم خان را با فیلان کار آمدنی به همراهی  
 میرادوی صدر خود نظام آقا که محل اعتماد او بود فرستاد و خانخانان و خواجه جهان ایشان را با فیلان همراه گرفتند  
 بدرگاه آمدند و در همین ایام خبر جنگ میرزا ملک و دیگر ابراهیم بهادر خان و اسکندر رخان رسید و تقصیل اینوا قدم  
 چنانست که اسکندر رخان و بهادر رخان که از خانزمان خصمت یافته جانب سرکار سردار آمده بنیاد فتنه و فساد نهادند  
 بودند چون خبر وصول عساکر فیروزی آثار ایشان رسید هم آنجا که رسیده بودند توقف نمود کسان نزد میرزا ملک  
 فرستاده از روی محرم بنیام کردند که با اصلا با افواج بادشاهی جنگ پیش نخواستند اما طلب انبست که شما در میان آمده  
 تقصیرات ما خبر تیغ ممکن نیست بهما در خان بازگس نزد میرزا ملک فرستاد و التماس نموده که خود بخدمت آمده آنچه  
 مخروبه می باشد بمشافند که برساند و میرزا ملک این التماس قبول نموده با چند کس بکنار آمد گرفت و بهادر رخان



تیز آنجا آمده مقدمات صلح در میان آورد و میر معز الملک غیر از مقدمات جنگ خبر دیگر بر زبان نراند تا آنکه بهادری خان  
 مایوس برگشته دل بر جنگ نهاد و مستعد مقاله گشت و لشکر خان میخشی در اوج تو در مل با افواج قاهره ملحق گشتند چون  
 بهادری خان و اسکندر خان از آمدن ایشان اطلاع یافتند تجدید در مصالحه نوده التماس نمودند که چون خان زمان  
 والده خود ابراهیم خان را بدرگاه فرستاد و شما چندان صبر کنید که جواب آید اما چون میر معز الملک در کار جنگ  
 شدت تمام داشت کینحنان ایشان التفات نکرد و عاقبت داغ نهریست بر خود نهادند بیست چو دهمین بجز اندر طایفه زور  
 نه شاید که پرخاش جوی دگر گناه کار چون گناه میخشی گناهت بود القصد میر معز الملک بمشویبه ترتیب صفوف پرداخت  
 و بهراول لشکر محمد امین دیوانه و سلیم خان رعبه المطلب خان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده  
 آراسته در قلب جا گرفت و از انطرف اسکندر خان بهراولی تعیین یافته بهادری خان غول ایستاده باین  
 ترتیب طرفین وی بر پیکر آورد و معرکه قتال و جدال گرم ساختند بهراول لشکر او شاه بهراول بهادر که بکنند بود تاخته سکندر را  
 برداشت و محمد یار و اما د اسکندر بقتل رسید و اسکندر خود را باب سپاهی که در پس پشت او بود زده بیرون  
 رفته و لشکریان او اکثر آب غرق گشتند و بقیه که در آمدند علف تیغ گردیدند و افواج منصوره بهر طرف در پی  
 تا راج متفرق شد بر معز الملک با اندک مردم در حامی خود ایستاده ماند بهادری خان تا این زمان از جا  
 خود بجنبیده بود درین وقت فرصت یافته بر میر معز الملک آورده از جا برداشت و از امر امیر محمد باقی خان و غیره بهانه  
 محافظت اموال و بعضی دیگر از روی نفاق خود را بکناره کشید شیوه حرام مکی بر خود ثابت کرد و شاه بداغ خان  
 که اینحال دید بمیدان شتافته درین تردد و از اسپ جدا شده زمین آمده و دستگیر گشت راجه تو در مل و لشکر خان  
 که بعنوان طرح در گوشه بودند آنروز تا شب ترددات مروانه بظهور آورد بجای خود ثابت بود و اما چون قلب بجا  
 تانده بود سعی ایشان نتیجه نداد و روز دیگر همه یکجا شده روی بجانب شیر کرمی جوج آورده حقیقت حالات را  
 بدرگاه معروض داشتند سابق مذکور شده که خانخانان والده خان زمان و ابراهیم خان را با میر باوی صدر و  
 نظام آقا بدرگاه آورده چون ابراهیم خان سر برهنه کرده و تیغ و کفن در گردن انداخته در مقام شفاعت ایستاد  
 معروض داشت که نسبت خدمتگاری خان زمان و برادر او باین دو تنان عالیشان بزمه کس ظاهرست و  
 بسیاری از خدمات پسندیده از ایشان بظهور آمده و اگر درینو لا بحسب تقدیر ایشان تقصیر سے واقع شده  
 باشد غایت الطاف بادشاهی از ان وسیع تر آنست که نظر بجزیره ایشان انداخته بچنین بندهای کار آمدنی را  
 ضائع سازد و تخصیص حق این پر غلام را وسیله درخواست گناہان خود ساخته بامیدواری تمام روی بدرگاه  
 آوردند حضرت خلیفه الهی از کمال مرحمتی که نسبت بنحانخانان داشتند فرمودند که بواسطه خاطر شما از جرأتهم ایشان  
 در گذشتیم اما سلوک نیست که اینجماعت بر جاده انقیاد اشارت تو اندوزند و زید خانخانان دیگر باره عرض داشتند

که در باب جاگیرهای ایشان چه حکم است حضرت فرمودند که برگاه که ما از تقصیرات ایشان گذشتیم در جاگیر چه شد ایست  
اما باید که تا اعلام نصرت انجام درین حد و دهست ایشان از آب نگذرند و قوی که ما مستقر خلافت نزول است  
و کلاسی ایشان آنجا آمده فرامین جاگیرها درست سازند بموجب آن فرامین در جاگیرهای خود تصرف نمایند خانان  
سر سبایات با آسمان سووه مژده عفو بوالده خانزمان رسانید بموجب حکم اشرف بیخ و کفن از گردن برابر هم خان  
برداشت و والده خانزمان در ساعت گسان پیش بهادر و سکندر فرستاده مژده عفو بگوش امید ایشان  
پیغام داد که فیلان نامدار که همراه دارند در ساعت روانه درگاه نمایند بهادر و سکندر از استماع این مژده مسرور  
و شکر خاں بدرگاه آمدند و جمعی که نفاق ورزیده بودند مدتی بمنع کورنش معاتب گشتند بعد از آن بندگان حضرت  
بغیر میت تماشای قلعه چنار که بر فغت و متانت مشهور است از جوپور سه منزل ببلده بنارس تشریف بردند و چند  
روز آنجا گذرانیدند و از آنجا بقلعه چنار رسیدند و اطراف قلعه را در نظر در آورده به تمیز و استحکام آن فرمودند در وقت  
بسیاس علی رسید که در جنگهای چنار فیل بسیار میگردد جمعی از مقربان همراه گرفته بقصد شکار روان شده بده کرده  
آنجا کله فیل رسیدند و در پنج فیل بقید صطبار در آورده بقلعه چنار معاودت نمودند و از آنجا کوچ متواتر بار رو  
همایون پوستند ذکر یغیا ربندگان حضرت بر سر خانزمان قبل ازین مذکور شد که عنایت شدن جاگیرهای  
خانزمان و تصرف آوردن مشروط بان شده بود که پیش از حکم از آب عبور نکنند خانزمان به دران هنگام توجه  
رایات بجانب چنار از آب عبور نمود و مجدداً آباد از اعمال بوده آمده جمعی مضطرب غازیپور و جوپور فرستاده وقتیکه  
حضرت بار روی رسیدند بعضی اشرف رسید که علی قلیخان چنین جوابی نموده است حضرت بخانمانان از  
عتاب فرمودند که هنوز رایات عالی ازینجود و منقضت نموده که خلافت شرط از علی قلیخان بطنه و آمده خانان  
سر خلیت پیش زبان بگفتار بکشاد بعد از آن حکم شد که اشرف خان میرنشی جوپور رفته والده علی قلیخان را که  
حسب الحکم میباشد گرفته در قلعه جوپور نگاه دارند از اهل یعنی نیز بر کس باشد بدست آورد و خواه جهان منظر خان  
در اردو بود منزل بمنزل اردو را بیایند و خود با کثرت سپاه نصرت پناه بطریق یلغار بقصد علی قلیخان روان  
حضرت خان پسر قراقران ترکمان که در آنزمان از عراق بدرگاه رسیده بود خود را بدر قلعه غازی پور رسانیده بدست  
تا دست بر روی مروان نماید درین اثناء مردم علی قلیخان که در قلعه بودند خبردار شده خود را از برج بدریای گنگ  
انداخته مجدداً و رفتند علی قلیخان که بود از حادثه خبردار گشته با اضطراب تمام راه فرامین گرفته چون بکناره سر اور  
رسیدند کشتیهای که پر از اسباب و اموال بود بدست دو لختوانان افتاد جمعی را حکم شد که از آب عبور نموده تا طایفه  
بدست نیارند از پایشند و مواکب همایون کنار آب سردار گرفته تمام آن جنگلها را طی نموده معلوم کردند که علی قلیخان از راه